نوشتار اول

احمد شیرزاد

ناکارآمدی زور

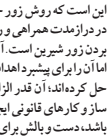

عادت کرده‌ایم خشونت را قبیح کنیم چون زشت است، غیراخلاقی است، دنیا آن را نمی‌پسندد و با ارزشهای مکتبی ما ناسازگار است اما نکته دیگری که لازم است دیده شود آن است که روش‌های خشن، ناکارآمد و غیرقابل ادامه است. شاهد این مدعا تمام تاریخ بشری است. رژیم‌ها به همان اندازه که به روش‌های زورمدارانه روی می‌آورند به زوال خود نزدیک‌تر می‌شوند. قرآن مجید مملو است از حکایت جباران و گردنکشانی که هیبت آنان پشت مردم را می‌لرزاند اما سرانجام به خفت‌بارترین وضع برافتادند.

زورمداران در همه جای دنیا شاید زشتی خشونت را قبیح داشته باشند اما رفتار آنها نشان می‌دهد که ناکارآمدی آن را قبول ندارند. به بیان دیگر تصور آنها این است که روش زور خوب کار می‌کند و چون نتایج آن رضایت‌بخش است در درازمدت همراهی و رضایت مردم را به دنبال دارد. واقعیت آن است که به کار بردن زور شیرین است. آدمیزاد خیلی باید اهل تقوی باشد که زور دستش باشد اما آن را برای پیشبرد اهداف و نیات خود به کار نبرد. در دنیا مشکل را جور دیگری حل کرده‌اند؛ آن قدر الزامات قانونی، نظارت‌ها، پاسخگویی‌ها، شفافیت‌ها و سازوکارهای قانونی ایجاد کرده‌اند که کسی که قدرت دارد، ولو تقوی نداشته باشد، دست و بالش برای کاربرد دلخواه آن باز نیست و باید پای عقوبات استفاده از زور بایستد. در کشور ما در مواردی ساز و کار قدرت طوری است که عدم سوءاستفاده از ابزار قدرت به تقوای آدم‌ها احاله شده است. اگر تقوی داشتند و مصداق آن را هم درست تشخیص دادند که فبها؛ اما اگر به هر دلیل خواستند از ابزار زور استفاده کنند تنها راه مردم پناه بردن به امام زمان (عج) است.

اما در باب کارآمدی یا ناکارآمدی روش‌های زورمدارانه باید گفت هیچ حاکمیتی بدون پیوند با مردم قادر به ادامه حیات نیست. فرامین، قوانین و نظامات دولتی و حکومتی وقتی قابلیت اجرا می‌یابند که «تمام مردم» به آنها تمکین کنند. ممکن است بخش‌هایی از جامعه نسبت به بخش‌هایی از نظامات سیاسی-اجتماعی کشور با دیده تردید بنگرند اما بدون تمکین آنها به الزامات و باید و نبایدهای حکومت، سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. «دایره قبول» دستورات حکومتی قاعدتاً باید شامل اکثریت جامعه باشد اما «دایره تمکین» باید آنچنان فراگیر باشد که تنها قانون‌شکنان و هنجارگریزان از آن بیرون بمانند.

انسان‌ها بنا به مصلحت خود ممکن است در کوتاه مدت بر مبنای منافع و مصالح خود به زور گردن نهند و یا حداقل با آن درنیفتند اما ساختار وجودی انسان چنان است که به همان اندازه که استفاده از زور برایش شیرین است، از تحمل زور علیه خویش بیزار و ناخرسند است. بنابراین دیر یا زود سعی می‌کند به نوعی خود را از سلطه زور خارج سازد؛ سرعت خروج از سلطه زور و روش‌های مختلف آن به هزینه کار بستگی دارد اما در رخ‌دادن آن تردیدی نیست. برای واردکردن شهروندان به «دایره تمکین» شاید در کوتاه‌مدت بتوان از ابزار ترس و ارعاب استفاده کرد، اما نمی‌توان توقع داشت که همواره در این دایره بمانند.

مردم را با انگیزه‌های مختلف می‌توان به تبعیت از حاکمیت کشانید. می‌توان در آنها احساس «وحدت و یگانگی» با حاکمیت ایجاد کرد؛ می‌توان احساس «همدلی و همکاری» با حاکمیت را دامن زد؛ می‌توان در یک چارچوب منظم و قانونمند آنها را به «تبعیت از یک نظم و مدیریت منطقی» کشانید؛ و یا می‌توان همه اینها را کنار زد و به «رعب و ترس» آنها از «قدرت و اقتدار» حاکمیت بسنده کرد.

قطعاً آخرین روش که نازلترین روش نیز هست، برای مدیران و حاکمان ناکارآمد آسان‌تر است. گاهی تنها شیرینی زور نیست که اصحاب قدرت را به دنبال خود می‌کشد بلکه آسانی کاربرد آن برای آدم‌های کم‌ظرفیتی که به کار گماشته شده‌اند بیشتر سبب ساز است. این شیوه روزبه‌روز به کارگیرندگان آن را بیشتر به باتلاق خود می‌کشد. آنها قادر به مدیریتی نیستند که بتواند به تدریج انگیزه «رعب و ترس» را به «تبعیت از نظم اجتماعی» و از آنجا به احساس «همدلی و همکاری» با حاکمیت و سرانجام به «وحدت و یگانگی» با آن بکشاند. آنها اگر مدیریت و درایت کافی داشته باشند اصولاً کمتر نیاز به استفاده از ابزار رعب و ترس خواهند داشت. ابزار زور هم ناکارآمد است و هم حکایت از ناکارآمدی اصحاب آن دارد.

نکته

محمد دهقانی

خودزنی

باور نکردم وقتی صدای استاد را از پشت تریبون نمازجمعه شنیدم که می‌فرمود: «ایران امروز رباخوارترین کشور دنیاست». به این شجاعت آفرین گفتم زیرا گمان می‌کنم اگر فرضاً به جای استاد این سخنان از زبان من نوعی صادر می‌شد اکنون بر من آن می‌رفت که بر کفار صدر اسلام رفته بود.

اگر جوانان امروز نمی‌دانند، ما جوانان دیروز خوب یادمان است مناظره‌های استاد و مرحوم دکتر بهشتی را با آقایان احسان طبری و کیانوری فقط حدود ۳۴سال یا تقریباً ربع قرن پیش بود. اشتباه نکنید؛ ۳۴ سال برای حافظه تاریخ که هیچ، برای حافظه هشیار یک ملت هم زمان زیادی نیست. من آن روزها ۱۴ سالی بیش نداشتم و از کار دنیا و سیاست چیز زیادی نمی‌دانستم، اما کیف می‌کردم وقتی از تلویزیون می‌دیدم که جناب استاد و مرحوم دکتر بهشتی با چه صبر و متانتی سخنان طرف مقابل را می‌شنوند و به آن پاسخ می‌دهند. آن روزها هرگز تصور نمی‌کردم که یکی از این مردان صبور و متین که به ما ایرانیان نوید بهروزی می‌داد به زودی جان خود را بر سر ایمان و آرمانش می‌گذارد و دیگری زنده می‌ماند تا ۲۴ سال بعد به ملت ایران که نظام جمهوری اسلامی را به جان خریده بودند اعلام کند که کشورشان امروز نزول خوارترین کشور دنیاست!

محکوم کردن یک تن در یک مناظره آزاد تلویزیونی آن چنان دشوار نیست که محکوم کردن خویش! جناب استاد، حقیقت این است که استقرار جمهوری اسلامی و ماندگاری آن در طول این بیست و اند سال، با همه عوارض اقتصادی و فرهنگی‌اش، مرهون مجاهده‌های بسیار است که هم‌صنفان و امثال جنابعالی هم در آن سهم داشته‌اند. پس ظاهراً امروز استاد بر سر شاخ بن می‌برند.

به هر ترتیب به عنوان یک ایرانی دلسوز هشدار می‌دهم که امروز وقت چنین خودسوزی‌ها و فداکاری‌هایی! نیست. امروز که مدعی از هر سو احاطه‌مان کرده است و می‌خواهد به آتش نفت و سودا ریشه‌مان را بسوزاند، آیا می‌توانیم هشیاری را از دست بنهیم و مثل حافظ به «دست غیب» امیدوار باشیم که مدعی خواست که آید به تماشاگه راز؟ دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد! امروز هر که بر سر شاخه بن می‌برد، باید بداند که اره را نه بر خود، بلکه بر پیکر ملتی زجر کشیده فرود می‌کشد و ملت را وخدای ناکرده-کشور را پاره پاره خواهد کرد و آن گاه دیگر چه خواهد ماند که بخواهیم از میزان نزول خواری‌اش سخن بگوییم.

خدایا! خشم از جان و اندیشه ما دور بدار!

۱۶ تیرماه ۱۳۸۲

نوشتار دوم

رؤیا کریمی مجد

تنها یک سبد گل

تشیع جنازه‌ای باشکوه سزاوار آنهاست. همه در آن شرکت خواهیم کرد. همسایه‌هایی که هر روز در پله‌های منتهی به طبقه سوم یک آپارتمان در دورترین نقطه تهران به آنها صبح بخیر می‌گفتند. رانندگان تاکسی سرویس که هر روز آنها را به دانشکده می‌بردند، همکلاسی‌هایی که به شاگرد اول‌های کلاسشان غبطه می‌خوردند. فیلمسازانی که با ساختن فیلم در مورد لاله و لادن مشهور شدند، پزشکانی که با کشاندن آنها به مطبشان، بر تجربیاتشان افزودند و پدر و مادری که پس از ۲۹ سال دوری، از دوری آنها گریستند.

حتماً کارمندان بانک‌هایی که این چند روز پول‌ها را شمردند و برای آنها به حساب‌های مختلف واریز کردند هم، خواهند آمد همراه با تمامی کسانی که چک پول‌هایشان را شمردند و از آن میان قطعه‌ای را به یاد لاله و لادن به حساب گذاشتند و حتی بچه‌هایی که پول‌های قلک‌های شکسته‌شان را به بانک بردند.

حتماً کسان دیگری هم خواهند آمد، آن اپراتور پخش صدا و سیما که چندین و چند بار در روزهای گذشته زیرنویس شماره حساب لاله و لادن را پایین صفحه پخش گذاشت را میان جمعیت خواهیم دید.

کسانی که با یک تماس تلفنی موجودی حساب‌ها را چک می‌کردند هم خواهند آمد و حتماً چشمانشان از همه اشکبارتر خواهد بود.

لاله و لادن کمی زود مردند!

در ردیف اول تشییع کنندگان حتماً پدر و مادر لاله و لادن خواهند ایستاد. آنها که وقت نداشتند به دیدن بچه‌هایشان بیایند، همه فامیل و دوستان، ردیف دوم را حتماً کسانی پر خواهند کرد که قصد داشتند خانه‌ای در طبقه اول یک آپارتمان برای آنها بخرند. آنها سالها با سختی از پله‌های باریک آپارتمان خود بالا رفته بودند و لابد می‌شد بعد از جراحی، بعد از این همه تبلیغات، به راحتی برای آنها که جدا شده‌اند، خانه‌ای در طبقه همکف خرید.

تشییع باشکوهی خواهد بود. مردم دو تابوت کوچک را چون سیل در میان خواهند گرفت و خاطره تمام تنهایی‌های لاله و لادن را پاک خواهند کرد.

حتماً سبد گل بزرگی هم از سوی بیمارستان برای آنها خواهند فرستاد، بیمارستانی که هزینه جراحی را برعهده گرفت.

اما، لاله و لادن حتماً شادمان خواهند بود. آنها تصمیم گرفته بودند که جدا نشده به ایران بازنگردند و بر تصمیمشان پای فشردند و اکنون در دو تابوت بازمی‌گردند.

لاله و لادن با تمام تنهایی‌هایشان پایمردی را آموخته بودند. کاش کسی هم به فکر بیفتد و آخرین آرزوهایشان را برآورده کند. لاله دوست داشت در شیراز وکالت کند و لادن در تهران روزنامه‌نگاری.

کاش آنها را جدا دفن کنند. یکی در شیراز، یکی در تهران.

آیت الله موسوی خوئینی در دیدار با دانشجویان

حکومت کردن بر خلاف اراده مردم استبداد است حتی با پاک‌ترین انگیزه‌ها

ادامه از صفحه اول

حضرت امام بارها مطبوعات را خواستند و به آنها گفتند: چرا هر روز عکس و حرف مرا در صفحه اول می‌زنید چرا صدا و سیما در اولین خبر هر روز از صحبت‌های من استفاده می‌کند. باید مطبوعات به سراغ آن کشاورز زحمتکش که خدمتی کرده بروند. در پی این توبیخ و توصیه مطبوعات و رسانه‌ها شاید دو، سه هفته رعایت می‌کردند اما باز به همان روش قبلی برمی‌گشتند. این نشان از آن فرهنگ غلط در جامعه ما دارد. ما جامعه‌ای است استبدادزده و شاه زده هستیم و قرن‌ها مردم ایران با نظام‌های استبدادی زندگی کرده اند و در فرهنگ سیاسی-اجتماعی ما و در ذهن و روح ما هنوز رسوبات استبدادپروری وجود دارد و تا این رسوبات به طور کامل پاک نشود ما همچنان با مشکل آزادی ستیزی از طرف بعضی از صاحبان قدرت دست به گریبان هستیم. وی افزود: مشکل دیگر این است که بعضی از کسانی که در رأس حکومت قرار می‌گیرند تصور می‌کنند که هیچ کس نباید حرکتی کند و هیچ کس نباید نفس بکشد تا آنان بتوانند مملکت را خوب اداره کنند و اگر همه مطیع باشند و تک‌صدایی حاکم باشد آنگاه می‌توان کشور را اداره کرد.

وی ادامه داد ما تجربه رژیم گذشته را دیده‌ایم که با این روش موفق نشده اند و نتوانستند کشور را به گونه‌ای اداره کنند که مردم را راضی کنند و سرانجام مردم تنها راه را در این دیدند که بر ضد آنان قیام کنند و آنان را کنار بزنند ولی گویا نمی‌خواهیم از این تجربه‌ها استفاده کنیم و عبرت بگیریم این یک مشکل و مشکل دیگر در سیستم است و ما باید به سراغ اصلاح سیستم برویم.

اگر سیستم ناسالم باشد فرد صالح هم یا ناصالح می‌شود یا ناکارآمد.

من هیچ وقت فکر نکردم کسانی که روزنامه سلام را بستند، چه آنان که دستور دادند و چه آنان که مباشر بودند قدرت طلب بودند یا قصد ضربه زدن به دستاوردهای انقلاب را داشتند و یا به مصالح کشور و منافع ملی بی توجه بودند، نه این طور نیست بلکه تصور آنها از مدیریت کشور، آنها را به این رفتار می‌کشاند و آنان گمان می‌کنند با این روش‌ها می‌شود هم کشور را اداره کرد و هم پاسدار اسلام بود و هم ایمان مردم را تقویت کرد.

مشکل دیگر تفسیر بعضی از حاکمان از استبداد است. آنها تفسیر صحیحی از استبداد ندارند. بعضی فکر می‌کنند اگر حاکمی برخلاف مصالح کشور تصمیم بگیرد و به سخن ناصحان توجه نکند مستبد است ولی اگر بنا بر تشخیص خود طبق مصالح مردم و کشور تصمیم بگیرد و عمل کند هر چند که بر خلاف خواست مردم باشد مستبد نیست.

امام می‌گفت: اگر مردم چیزی بخواهند ما نمی‌توانیم خلاف آن عمل کنیم نه خداوند این اجازه را به ما داده است نه پیغمبر، حتی اگر فکر کنیم مردم اشتباه می‌کنند. پس برخلاف خواست و اراده مردم اقدام کردن استبداد است حتی اگر با پاک‌ترین انگیزه‌ها باشد. درواقع امام (ره) مصلحت را در آن می‌دانست که آنچه مردم می‌خواهند عمل بشود ولو ما فکر کنیم خلاف مصالح آنهاست. ولی برخی از حاکمان می‌پندارند که با اشرافی که به قضایای کشور و جهان دارند و چون از اوضاع مردم، بیشتر اطلاع دارند و امکانات در اختیار آنها است پس با خود می‌گویند وقتی چیزی را به صلاح مردم و کشور دانستیم باید آن را انجام دهیم و چون ما در مقابل خدا مسؤولیم و باید در مقابل خداوند پاسخگو باشیم پس باید مطابق تشخیص خود عمل کنیم تا بتوانیم در برابر خداوند پاسخگو باشیم در صورتی که این طرز فکر غلط است زیرا فردی تا زمانی که حاکم نشده است در عقیده و سلیقه خود آزاد است و می‌تواند طبق عقیده خودش عمل کند ولی وقتی حکومت یافت باید ببیند مردم چه می‌گویند اگر دید به خواست مردم نمی‌تواند عمل کند چون آن را خلاف مصلحت می‌داند باید از حکومت کنار بکشد. افراد یا احزاب باید حرفشان را بزنند اگر مردم به سخن و عقیده و برنامه آنان رأی دادند، مطابق آن باید عمل کنند و اگر رأی ندادند و به سخن و عقیده و برنامه دیگری رأی دادند باید کنار برود و تلاش کند با مردم صحبت کند تا آنها را به نظر و عقیده‌اش نزدیک کند تا مجدداً مردم به سمت آنان میل کنند و به آنان رأی بدهند. پس هم تحمیل عقیده و سلیقه به زور و قوه قهریه به مردم غلط است و حرام است و هم اگر افراد و احزاب بدون مرامنامه و خط مشی و بدون برنامه باشند و هر روز به رنگی درآیند غلط است و به بی هویتی منتهی می‌شود. حاکمان حق برخورد با اسلحه و بگیر و ببند و زندان ندارند بلکه باید با مخالفان تا زمانی که دست به اسلحه نبرده اند گفت و گو کنند.

نکته دیگری که لازم می‌دانم یادآوری کنم مخصوصاً به جوانان و دانشجویان این است که از افراط و تفریط پرهیز کنند. ما باید خود را با آن بخش از حاکمیت که مورد انتقاد ما هستند هم خانواده و از یک خانواده بدانیم هر چند که آنان با شما رفتاری خصمانه داشته باشند اگر شما را می‌زنند، اگر زندانی می‌کنند، اگر به ناشایستگی‌ها متهم می‌کنند شما باید در مقابل صبور باشید و رفتار متقابل نداشته باشید باید این دور باطل را متوقف کنیم که هر کس به قدرت رسید رقیب خود را به انواع بدی متهم کند و بعد با چوب و چماق، دادگاه و زندان صحنه را از وجود رقیب خالی کند که چنین نخواهد شد و تاکنون هم قدرت ها با این روش نتوانسته اند قدرت خود را پایدار کنند، شاید یکی از دلایل اقبال چشمگیر مردم به آقای خاتمی همین منش صبر و مدارا با مخالفان است که اگر آقای خاتمی سلاح، چوب، چماق، دادگاه و زندان هم در اختیار داشت با سرسخت‌ترین مخالفان خود رفتاری قهرآمیز نمی‌کرد و مردم این منش را از او فهمیدند و پسندیدند. به هر حال ما باید در راه اصلاحات رنج بیش از اینها را تحمل کنیم، توجه کنیم که جنبش ما جنبش اصلاحی است و نه انقلابی یعنی ما در چارچوب همین نظام دینی باید اصلاحات را به پیش ببریم، هدف این است که با انجام اصلاحات حکومت دینی پایدار بماند، هدف این است که با انجام اصلاحات کجروی‌ها و تحجرها و جمودها و خودمحوری‌ها و خودخواهی‌ها از دامن حکومت دینی زدوده شود. بنابراین باید با مخالفان اصلاحات با مدارا و صبر و تحمل رفتار کنیم تا اصلاحات به نتیجه برسد اگر آنان در مقابل اصلاحات به چوب و چماق و زندان متوسل می‌شوند هدف ما از اصلاحات، اصلاح همین روش‌ها است پس ما نباید دست به اقدامات خشونت بار بزنیم یعنی همان روش‌های غلط را تشدید کنیم و البته این کار بسیار دشوار است و صبر و شکیبایی فراوان لازم دارد.

پس مشکل ما هم در فرهنگ سیاسی-اجتماعی مردم ما است و هم در سیستم مشکل داریم. ما پیشینه استبدادزده طولانی داریم و این رسوباتش در روح و ذهن ما هست. حتی در سطح خانواده‌ها، مردها نوعی استبداد دارند و زنها نوعی استبدادپذیری. بنابراین اصلاحات هم زمان می‌برد، هم رنج فراوان دارد و نباید ما را به این نتیجه برساند که اصلاحات را کنار بگذاریم و نباید هم فکر کنیم که در کوتاه مدت این مشکل به طور کلی برطرف می‌شود که در این صورت دست به کارهای شتاب زده و نسنجیده ممکن است برنیم و خسارت بار است.

شاه علاوه بر ظالم بودن، مستضعف فکری بود. مدیریتش درست نبود نمی‌فهمید که باید آزادی بدهد و نمی‌شود خلاف کل دنیا مملکت داری کرد. او گمان می‌کرد فقط بر محور او می‌شود کشور را اداره کرد این استبداد است و خلاف سنت الهی است در فهم اینها باید شک کرد و خداوند هم ضمانت نکرده است که اگر فردی با گروهی خلاف سنت ها عمل کند هر چند با نیت و انگیزه پاک باقی خواهد ماند و فرو نخواهد پاشید.

بعضی از دوستان گفتند که ما برویم کنار و بگوییم این کشور و این شما هر طور که صلاح می‌دانید کشور را اداره کنید، بنده خدمت شما عرض می‌کنم که اولاً مملکت متعلق به فرد یا گروه خاصی نیست مملکت متعلق به همه است نه متعلق به اکثریت است و نه متعلق به اقلیت بنابراین معنا ندارد کنار برویم و تحویل بدهیم مملکت دست کسی نیست تا به دیگری تحویل بدهد مملکت در اختیار همه مردم است و در نهایت مردم تعیین می‌کنند که چگونه باید اداره شود و مخالفان را اگر اصلاح نشوند کنار می‌زنند ولی ما نباید راه افراط یا تفریط را پیش بگیریم نه راه چاپلوسی و تملق گویی و گزافه گویی درباره افراد یا گروهی و نه دلسرد شدن و کنار کشیدن و رهاکردن جنبش اصلاحی و نه رفتاری خصمانه با مخالفان اصلاحات هر چند که آنان خصمانه‌ترین رفتارها را با ما داشته باشند همان گونه که تاکنون داشته اند مطلب دیگر این است که در جنبش اصلاح طلبی، کسی به دنبال جداکردن دین از سیاست نیست ما نمی‌خواهیم انقلاب کنیم که حکومت دینی از بین برود. می‌خواهیم روش اداره حکومت دینی را اصلاح کنیم جنبش اصلاحات خواست مردم است ولی هنوز مخالفان متوجه نیستند و فکر می‌کنند کسانی که این حرف ها را می‌زنند صد یا دویست نفر نیستند و با ترور کردن، زندانی کردن و زدن این عده، این جریان اصلاح طلبی تمام می‌شود یا اگر روزنامه ها را بستند جنبش اصلاح طلبی تمام می‌شود.

در صورتی که اگر روزنامه ها را بستند شبنامه می‌شود که امروز هم با این رسانه‌های مدرن نیازی به شبنامه نیست. پس باید از حالت افراط و تفریط دوری کنیم و حد اعتدال را رعایت کنیم و تصور ما باید این باشد که در دون خانواده هستیم. ما به دنبال نظام دینی می‌باشیم ولی باید اصلاحاتی در آن صورت بگیرد. در دنیای امروز دیگر هیچ کس نمی‌پذیرد یک نفر فوق قانون باشد. ما به دنبال نظام لائیک نیستیم. ما همه چیزمان دین ما است ولی ما نمی‌توانیم بگوییم مردم همه یک چیز بگویند ۶ نفر یک چیز دیگر و آن اجرا شود به بهانه اینکه دین و مصلحت اسلام همان چیزی است که آن شش نفر می‌گویند.

نتیجه آنکه همیشه باید حرکت کنیم و حرکت خود را ادامه بدهیم نمی‌توانیم بگوییم چون جواب نمی‌دهد دیگر رها کنیم و به دنبال زندگی خود برویم. نباید عجله کرد که ظرف مدت زمانی کوتاه اصلاحات به نتیجه برسد.

ولی مخالفان اصلاحات را حداقل به اندازه خودمان خدا ترس بدانیم، به اندازه خودمان دلسوز انقلاب بدانیم و آنها را نیز در فکر خدمت به مردم بدانیم ولی آنها گرفتار ضعف فکری هستند، قدرت روزآمد کردن روش های خود را ندارند اگر با خشونت رفتار می‌کنند اگر ترور می‌کنند، اگر کتک می‌زنند اگر چوب و چماق و زنجیر و دشنه بکار می‌برند فکر می‌کنند با این کارها می‌شود مملکت را اسلامی کرد فکر می‌کنند به اسلام و جمهوری اسلامی خدمت می‌کنند این جماعت برای مملکت کار می‌کنند نسبت به سرنوشت کشور بی‌تفاوت هم نیستند. افراد خدا ترس نیستند ولی مستضعف فکری هستند و نمی‌دانند این روش‌ها جواب نمی‌دهد نمی‌دانند که ما نمی‌توانیم خود را از کل دنیا جدا کنیم و جدای از روش‌های علمی و خردورزانه کشور را اداره کنیم. وقتی یک آقایی می‌گوید اگر مربی فوتبال نمازخوان بود شما شکست نمی‌خوردید نشان از این تفکر دارد که به مدیریت کشور هم همین گونه نگاه می‌کنند. این سخن عمق عقب ماندگی یک ذهن از ساز و کارهای مسلم مدیریت است. ولی ما با این تفکر که تفکر غالب مخالفان اصلاحات است باید وارد تعامل بشویم تا به او بفهمانیم این فکر غلط است. باید صبر داشت باید تلاش کرد نه خستگی و نه ناامیدی و تندروی و رفتار خصمانه با مخالفان اصلاحات هم صحیح نیست، هم ظلم به مردم است و هم ظلم به نظام است باید با منطق و گفت و گو با آنها حرف بزنیم تا بفهمند که زور و سرنیزه امروز جواب نمی‌دهد. رضاخان می‌خواست به زور مردم را بی‌حجاب کند ولی نتوانست مگر در پایان رژیم پهلوی چند درصد زنان ایران بی‌حجاب بودند؟!

بعد در زمان ما عده‌ای دیگر می‌خواستند با زور زنان را باحجاب کنند! عقل هم چیز خوبی است ولی آنها نمی‌فهمند که این روش به نتیجه نمی‌رسد. این روش ها نتیجه عکس می‌دهد وقتی با زور ایمان مردم را نمی‌شود از آنان گرفت پس نهایت استضعاف فکری است که کسانی بخواهند مردم را با زور با ایمان کنند.

ما می‌خواهیم مؤمن باشیم و جامعه مان اسلامی باشد اما روش مخالفان اصلاحات غلط است. شاید بپرسند که روش جایگزین شما چیست؟ جواب ما این است که وقتی یک نفر چوب و چماق و کلنگ و تیشه برداشته است و هرچه در خانه است می‌شکند و می‌کوبد و نابود می‌کند، اولین راه حل ما این است که این کارها را نکنید وقتی کسی آشوب به پا می‌کند، می‌زند و می‌بندد و ترور می‌کند اولین جواب ما این است که این کارها را نکنید در واقع در ابتدا باید فضا آرام باشد فضای مهر و عطوفت و همدلی ایجاد شود تا بتوانیم فکر کنیم که چه باید کرد و چه می‌توان کرد. پس توصیه من این است که مخالفان اصلاحات را فاسد ندانید که قابل اصلاح نیستند و باید نابود شوند بلکه بدانید که در واقع آنها دلسوز هستند وصلاح کشور را می‌خواهند ولی روش‌های غلطی را انتخاب کرده‌اند.

آقای خاتمی با تمام انتقاداتی که به او دارید باید با او کار کرد هر کس دیگر هم می‌آمد قطعاً نقایصی در کارش بود اما نمی‌توانیم افرادی را برای مدیریت کشور از خارج وارد کنیم ما نباید طوری با خاتمی رفتار کنیم که گویی کارهای او ارزش ندارد و فایده ندارد دیگران در اطراف یک چوب خشکیده آنقدر سینه می‌زنند تا همه گمان کنند و خودشان هم باور کنند که سرو تناور است ولی ما با یک سرو تناور چنان رفتار می‌کنیم که گویا چوب خشکیده است. پس نباید مأیوس بشویم. مملکت متعلق به مردم است و قباله اش را به کسی نداده و باید تلاش کنیم متعلق به مردم بماند. از سکوت ها و سکون های مقطعی دلگیر و مأیوس نشوید.

پس از آغاز نهضت سال ۴۲ و سرکوب آن توسط رژیم شاه در کشور سکوتی مرگبار حاکم شد و خفقان شد ولی من بارها در طول عمرم بعد از هر سکوتی و سکونی یک حرکت و رویشی دیده‌ام. اگر در حرکت‌هایمان اعتدال باشد یأس و ناامیدی حاکم نخواهد شد امروزه وضع ما بهتر از سال ۷۶ است چون منش و روش دوم خرداد دارد جا می‌افتد نه گرفتن عبدی و امثال او، نه بستن روزنامه‌ها، نه حمله به دانشجویان دلیل بر بدتر شدن نیست دلیل بر بهتر شدن است چون دیده‌اند روزنامه‌ها تأثیر گذارند آنها را بسته اند، باید بگیرند و ببندند چون می‌بینند تأثیرگذار هستند در واقع امری که در میان مردم ریشه دارد نباید از آن ناامید شد. اگر یک نفر بداخلاقی کند ما نباید متقابلاً با وی بداخلاقی کنیم ما باید این دور باطل را متوقف کنیم اگر آنها می‌زنند و ترور می‌کنند و تهمت می‌زنند و زندانی می‌کنند و روش‌های خشونت و سرکوب را ترویج می‌کنند ما باید متقابلاً با روش‌های اصلاحی با آنها برخورد کنیم و این آیه مبارکه قرآن را در پیش رو داشته باشیم که:

«لان بسطت الی یدک لتقتلنی ما انا بباسط یدی الیک لاقتلک انی اخاف الله رب العالمین»

«اگر تو دستت را برای کشتن من دراز کنی من هرگز با تو چنین نمی‌کنم من از خداوند که پروردگار عالمیان است می‌ترسم»

تصور تعطیل کنندگان سلام این بود که با این روش‌ها کشور اداره می‌شود، از اسلام پاسداری می‌شود و ایمان مردم تقویت می‌شود

ما همه چیزمان دین ما است ولی ما نمی‌توانیم بگوییم مردم همه یک چیز بگویند ۶ نفر یک چیز دیگر و آن اجرا شود

امام مصلحت را در اجراکردن نظر مردم می‌دانستند ولو ما فکر کنیم که خلاف مصلحت آنهاست

به آقای عبدی ظلم شد جرمش این بود که حرف و قلمش به مذاق قدرتمندان کشور خوش نمی‌آمد